


نوع مقاله: ترویجی

واکاوی جایگاه و شأن منحصر به فرد فلسفه در اندیشه سید جمال الدین اسدآبادی

سید محمد تقی شاکری / استادیار گروه آموزشی فلسفه دانشگاه بین‌المللی مذاهب اسلامی تهران

mtshakeri@yahoo.com  orcid.org/0000-0001-9773-9300 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۹

دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۲۸

چکیده

سید جمال‌الدین اسدآبادی فیلسوف آغازگر تاریخ بیداری ایرانیان است. سید جمال با سفر به کشورهای گوناگون، با افکار و مدنیت جدید در غرب و عقب‌افتادگی ملل شرق آشنا شد. مسئله اصلی این نوشتار آن است که سید در حرکت اصلاحی خود برای مبارزه و رفع این بحران جوامع مسلمان، چه راه‌حلی ارائه داده است. سپس از طریق مراجعه به آثار به‌جای‌مانده از وی و به روش توصیفی - تحلیلی، این مقاله مختصر در صدد نشان دادن جایگاه، چیستی، ضرورت و خاستگاه فلسفه از منظر اندیشه‌های سید است و اینکه در نظر وی پیشرفت و نیل به مدنیت و جبران عقب‌افتادگی از مسیر فلسفه و ترویج عقلانیت میسر است. البته برای رسیدن به این هدف، شخصیت فلسفی سید جمال، فواید و کارایی فلسفه و حتی نحوه شکل‌گیری علوم در نوشته‌های او نیز به خوبی روشن می‌شود. شاهد مهم او در اینکه روحیه فلسفی چگونه موجب ترقی و توسعه و ایجاد مدنیت در جوامع می‌شود، وقوع نهضت ترجمه و مدنیت حاصل از آن بین مسلمانان سده‌های نخست تاریخ اسلام است.

کلیدواژه‌ها: سید جمال‌الدین اسدآبادی، فلسفه، علم، مدنیت، توسعه، سنت، تجدد.

مقدمه

البته هیچ شبهه‌ای درباره نقش سیدجمال در تاریخ بیداری ایرانیان نیست؛ همه متفق‌القول‌اند که نقش اصلی در آغاز بیداری ایرانیان و تداوم بیداری با فعالیت‌های اصلاحی وی شروع می‌شود؛ ولی نکته مغفول در مقاله پیش‌گفته این است که او در مبارزات و فعالیت‌های خود مبنای فلسفی داشته و اینکه فعالیت اصلاحی باید بر پایه حکمت و فلسفه آغاز شود. این نوشتار به دنبال دستیابی به نظر سیدجمال درباره فلسفه و اندیشه عقلانی و نقش بی‌بدیل آن در پایه‌گذاری فکری و مدنیت با تکیه بر آثار خود او است.

یکی از آثار فلسفی سیدجمال «رسالة نیچریه» است که برخی با نادیده گرفتن جنبه فلسفی‌اش، آن را نوشتاری پیرامون تبلیغ اندیشه دینی می‌دانند که برای رفع اختلاف احتمالی بین دین و علم، به وجود نوعی روح علمی قائل می‌شود و آن را فلسفه می‌نامد (مجتهدی، ۱۳۶۳، ص ۲۰). در مقابل، پیشینه دیگر این بحث تأثیر حکمت متعالیه را بر افکار سیدجمال و اثرگذاری اندیشه‌های سیدجمال بر دیگران و ایجاد تحولات سیاسی مانند نهضت تنباکو و انقلاب مشروطیت را بررسی می‌کند (ر.ک: موسوی، ۱۳۸۹، ج ۲). ایشان با برشمردن ویژگی‌های نهضت سیدجمال، همچون عقل‌گرایی، تلازم دین با عقل و عرفان، اجتهاد، جمع بین سنت و مدرنیته بدون خودباختگی، و مقابله با استبداد و استعمار همه را در امتداد سنت فلسفی و تفکر دینی صدرالمآلهین می‌داند و سپس برای فرضیه خود شواهد سه‌گانه‌ای ارائه می‌دهد: شواهد تاریخی تحصیل سیدجمال در محضر حکمای حکمت متعالیه و اثرپذیری از آنان؛ بررسی آثار مکتوب سیدجمال و استشهاد به اصول فلسفی خاص صدرایی مانند اصالت وجود، حرکت جوهری و...؛ شخصیت سیاسی سیدجمال و مقایسه آن با اندیشه سیاسی صدرالمآلهین (همان). از آنجاکه مقاله گفته‌شده در مجموعه مقالات همایش سیاست متعالیه در حکمت متعالیه به‌چاپ رسیده است؛ محور بحث آن در جهت ثمربخش بودن اندیشه سیاسی سیدجمال براساس اندیشه سیاسی صدرایی دور می‌زند که با غرض پژوهش ما متفاوت است.

مقاله «حکمت و سیاست در اندیشه سیدجمال‌الدین اسدآبادی» به نگاه حکمی تحول‌آفرین سید در زمانه خود پرداخته و بحث را در تقسیم‌بندی سیدجمال از علوم جدید و توجه او به فلسفه سیاسی و آموزه‌های قرآنی در برپایی حکومتی پیش می‌برد که می‌تواند راه

سیدجمال‌الدین اسدآبادی (۱۲۱۷-۱۲۷۴) پس از یادگیری علوم مقدماتی نزد پدر خود، راهی قزوین شد و در مدرسه صالحیه قزوین در درس ملاآقا حکمی قزوینی شرکت می‌کند. مدرسه صالحیه قزوین در آن روزگار از معدود حوزه‌های علمیه‌ای بود که مشارکت جدی در فعالیت‌ها و مسائل سیاسی و اجتماعی ایران داشت. همچنین این حوزه از نعمت اساتید بزرگ حکمت متعالیه مانند ملاآقا حکمی قزوینی، ملایوسف حکمی قزوینی و ملاصفرعلی لاهیجی برخوردار بود (صالحی شهیدی، ۱۳۷۳). پس از چندی سیدجمال عازم نجف شد و از محضر ملاحسینقلی همدانی و شیخ انصاری استفاده‌های علمی فراوان برد؛ همچنین مورد توجه شیخ انصاری قرار گرفت (امین، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۲۰۸). وی در نجف با دو حکیم دیگر حکمت متعالیه، سیداحمد کربلایی و سیدسعید حبیبی ارتباط نزدیک داشت (مطهری، ۱۳۶۷، ص ۳۷). سیدجمال با سفر به کشورهای اسلامی و اروپایی با اوضاع فکری و فرهنگی مسلمانان و نیز اندیشه‌های نوین و علوم جدید در غرب آشنا شد. او با مقایسه اوضاع فکری و مادی مسلمانان در شرق و وضعیت کشورهای اروپایی در غرب، می‌کوشید علل این تفاوت‌ها و راه‌حل برون‌رفت از این معضلات را بیابد. از میان راه‌حل‌های سیدجمال برای عبور از این انحطاط، توجه به فلسفه و شأن منحصربه‌فرد آن در گشودن گره‌ها و برون‌رفت از مشکلات زیربنایی فکری و فرهنگی بیشترین اهمیت را دارد که مسئله موردنظر این نوشتار است.

درباره پیشینه پژوهش باید گفت که در بین آثار به‌جای‌مانده از سیدجمال، مطالبی فوق‌العاده مهم در مورد فلسفه، اهمیت، ضرورت و مشکل‌گشایی آن در بحران‌های اجتماعی و سیاسی و فکری وجود دارد؛ ولی موجب شگفتی است که نویسندگان مختلف در گذشته در این باب کار درخور توجهی انجام ندادند و عمده نوشته‌ها در مورد نقش سیدجمال در اصلاح‌گری اجتماعی و سیاسی است. یکی از پیشینه‌ها مقاله سیدجمال‌الدین اسدآبادی در *دائرةالمعارف اسلامی* است که نویسنده‌اش قائل است توصیفاتی که از دانش فلسفی سیدجمال به ما رسیده، با توجه بر نوشته‌هایش، موجه به‌نظر نمی‌رسد و تردیدی نیست که او به‌هیچ‌وجه مستقیماً با فلسفه اروپا آشنا نبوده است و حتی برخی آثار فلسفی‌اش از دقت کافی برخوردار نیست و رساله فلسفی‌اش بیشتر تبلیغ تفکرات دینی است (طباطبایی، ۱۳۸۹، ج ۱۸، ص ۴۰۸).

۱. شخصیت فلسفی سیدجمال‌الدین

در نوشته‌های راجع به سیدجمال، بیشتر به شخصیت اجتماعی و فعالیت‌های سیاسی او پرداخته‌اند و شخصیت فلسفی‌اش یا اصلاً مطرح نبوده یا بسیار گذرا و کوتاه از آن گذشته‌اند. یکی از دلایل آن، در دست نبودن آثار سیدجمال یا عدم توجه به آنها بوده است. امروزه که تقریباً تمام آثار سیدجمال در مجموعه‌ای ده جلدی جمع‌آوری و منتشر شده است (خسروشاهی، ۱۳۸۳، ص ۸۱)، بهتر می‌توان در این زمینه اظهار نظر کرد. علاوه بر غفلت از آثار فلسفی، از فعالیت‌های فلسفی سیدجمال نیز غفلت شده است؛ مانند تدریس‌های او در مصر و ترکیه و تدریس کتاب *ابن‌سینا* به شاگردش شیخ محمد عبده. بنابراین از شواهد مهم بر شخصیت فلسفی سیدجمال، آثاء خطابه‌های فلسفی به‌صورت دروس بر شاگردان (محیط طباطبایی، ۱۳۷۰، ص ۳۶) و تدریس فلسفه به طلاب قدیم و تدریس فنون حکمت را محور کار خویش قرار دادن (همان، ص ۵۳ و ۵۲) است. فنون حکمت مباحثی اعم از مابعدالطبیعه و طبیعیات و شاید حکمت سیاسی را نیز شامل شود و از این رو برخی او را از اعظم فلاسفه برمی‌شمرند (آقابزرگ طهرانی، ۱۴۰۴ق، القسم الاول من الجزء الاول، ص ۳۱۰).

اینکه محقق سترگ نظیر شیخ آقابزرگ طهرانی، سیدجمال را از اعظم فلاسفه می‌داند، امری تصادفی یا از روی حدس و گمان نیست؛ بلکه براساس شناخت دقیق است؛ زیرا می‌دانیم شیخ آقابزرگ، با اواخر حیات سید هم‌زمان بوده و از ده سالگی (۱۳۰۳ق) وارد حوزه شده است؛ یعنی بیش از ده سال پیش از وفات سید. قطعاً در آن روزگار در حوزه‌های علمیه، سخن بسیار درباره سیدجمال می‌شنیده است و از گفت‌وگوهای میان طلاب در موضوعات مختلف جهان اسلام و بزرگان آن روز اطلاع می‌یافته است. همچنین می‌دانیم که شیخ آقابزرگ در سال ۱۳۱۵ق وارد نجف شد و در محضر علمای نجف به تحصیل پرداخت؛ از جمله محضر درس میرزا حسین نوری (استاد متبحر و متخصص رشته معرفت الرجال و معاصر سیدجمال). به‌طور حتم شیخ آقابزرگ در حوزه نجف کسانی را می‌دیده است که نه تنها از دور و نزدیک بر احوال سیدجمال آگاه بوده‌اند؛ بلکه حضور او را در نجف (حدود سال‌های ۱۲۷۰ق) درک کرده بودند. بنابراین وقتی او سیدجمال را صراحتاً در شمار بزرگان فلاسفه می‌آورد، با این همه زمینه اطلاع و تفحص و با توجه به موضوع معاشرت و تعیین صریح موضوع کتاب خود (*تقباء البشر*)

درست را به مردم نشان دهد و نیازهای معیشتی و رفاهی آنان را رفع کند (کیخا، ۱۳۹۹). تمرکز اصلی در این مقاله بیان دیدگاه‌های حکمی، سیاسی و آموزه‌های قرآنی سیدجمال با کمک ابزارهایی مانند جراید و مطبوعات در اصلاح جامعه زمان خود است (همان) که با بحث ما در این نوشتار بکلی متفاوت است.

مسئله ما این است که سیدجمال سرفصلی نوین در تاریخ فلسفه اسلامی به‌شمار می‌آید؛ به‌طوری‌که وی دیدگاه‌های نو برای برون‌رفت ملت‌های مسلمان از بحران عقب‌افتادگی دارد؛ تحقیقی که تاکنون مورد غفلت بوده است.

سؤال اصلی این است که راه‌حل سید برای برون‌رفت از این بحران چیست؛ و سؤال فرعی آن است که از نظر وی فلسفه چگونه بسترسازی لازم برای نیل به مدنیت و ترقی را فراهم می‌کند. براساس این سؤالات و با تحلیل آثار او معلوم می‌شود که اولاً سیدجمال دارای شخصیت فلسفی است، و ثانیاً شخصیت فلسفی‌اش پشتوانه فعالیت‌های سیاسی اجتماعی اوست و صراحتاً بر آن است که مسیر رشد و ترقی و جبران عقب‌افتادگی شرق از طریق فلسفه است. از نگاه وی برای رسیدن به مدنیت و رشد تمدنی، هیچ گریز و گزیری از تفکر فلسفی نیست. ضرورت و اهمیت پژوهش در این امر است که گسترش عقلانیت و تفکر فلسفی موجب شکل‌گیری مدنیت و مبارزه با افراط‌گرایی‌ها و خشونت‌هاست. اینکه سیدجمال را سرفصل نوین در تاریخ فلسفه اسلامی می‌دانیم از آن‌روست که گفت‌وگوی سنت و تجدد از وی آغاز می‌گردد، و به‌نظر او مسیر این گفت‌وگو بایستی از طریق تفلسف طی شود و در این طریق دو فرایند باید پیگیری شود: بازسازی تفکر فلسفی، نقد تفکر فلسفی‌مان. با توجه به این دو فرایند است که سیدجمال فلسفه را دارای امتداد اجتماعی و سیاسی می‌داند. فلسفه در نظر او صرفاً بسنده کردن به تعلیم و تعلم آن در حوزه‌های علمیه نیست؛ این رویه گذشتگان صرفاً مسیر فلسفه‌خوانی است که غیر از پروراندن تفکر فلسفی است. سیدجمال به دنبال احیاء تفکر فلسفی و ترویج عقلانیت است. در حقیقت بن‌مایه سخن سید که مقتبس از آثار اوست، این است که هیچ قومی بدون روح حکمت و فلسفه نمی‌تواند به مدنیت و به علوم پایدار برسد. بر این اساس جامعه مسلمانان با احیاء سنت فلسفی خود و شناسایی ظرفیت‌ها و قابلیت‌هایش بازسازی شده و به فعلیت می‌رسد؛ وجهه تفکر فلسفی از خلال نقد و پالایش احیاء می‌گردد و رواج روح فلسفه، مقدمات رشد و ترقی سایر علوم را نیز فراهم می‌کند.

جای تردیدی دربارهٔ شخصیت فلسفی سید به جای نمی گذارد. فعالیت‌های سیدجمال دو وجهه داشت: وجههٔ نخست دروس علمی منظمی بود که در خانه‌اش القا می کرد، و وجههٔ دوم دروسی بود که برای مهمانانش در خانهٔ خود یا در خانه‌های بزرگان یا در اجتماعات دیگر القا می کرد (موسوی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۲۸۰). دروسی که در خانه‌اش افاده می کرد، مخصوص برخی از همسایگان و بعضی از علمای الازهر، همچون شیخ محمد عبده و شیخ عبدالکریم سلمان بود. بیشتر کتاب‌هایی که برای این گروه تدریس می کرد، کتاب‌های منطقی و فلسفه و تصوف و هیئت بود؛ مانند کتاب *زوراء* تألیف جلال‌الدین دوانی، *شرح قطب بر شمسیه در منطق*، و *هدایه و اشارات و حکمت‌الاسراق در فلسفه*، و *تذکرهٔ طوسی در علم هیئت قدیم* (همان).

شیخ محمد عبده می گوید که طبق سنت الهی در هر عصر، در زمانهٔ آنان مردی ظهور کرد که آشنا به احوال ملتها بود و دارای معلوماتی وسیع، مردی پرجرئت، معروف به سیدجمال‌الدین افغانی که به تدریس علوم عقلی مشغول شد، در نتیجهٔ فعالیت‌های او عقول زنده شد و تاریکی‌های غفلت سبک گردید (اسدآبادی، ۱۳۷۵، ص ۲۷). تسلط سیدجمال در مباحث فلسفی به حدی است که عبده حکایت می کند که سیدجمال به من حیاتی بخشید که من در آن با محمد و ابراهیم و موسی و عیسی و اولیاء و قدیسان شریکم (عنایت، ۱۳۷۶، ص ۱۱۷).

اما چرا سیدجمال اهتمام شدید به تدریس فلسفه داشت؟ هدف واقعی او از به راه انداختن این نهضت فلسفی و توجه به علوم عقلی چه بود؟ پاسخ این است که غرض وی عمق بخشیدن به افکار طلاب و بازکردن افق‌های نو در نگاه و جهان بینی آنان و پرورش متفکرانی آگاه و منتقد نسبت به سرنوشت خویش است. حتی یکی از اهداف اصلی سیدجمال در انتشار روزنامه را می توان پاسخ دادن به شبهات فلسفی جبر و اختیار و خرافه‌زدایی از معارف و عقاید دینی و مبارزه با بدعت‌های آن روز دانست. از سوی دیگر سید مخصوصاً نسبت به توحید اسلامی برهانی و استدلالی ریشه‌سوز همهٔ عقاید باطله، تکیهٔ فراوان داشت و اینکه جامعهٔ عقیده‌مند به برهان و یقین، نه تعبد و تقلید، زیربار خرافه و اوهام نمی‌رود؛ پس باید مردم را به توحید برهانی دعوت کرد تا اعتبار عقل برایشان مسلم گردد. به همین جهت سید برای فلسفه ارزش قائل بود، فلسفه تدریس می کرد و پیروان خود را به آموختن آن تشویق می کرد (مطهری، ۱۳۶۷، ص ۲۶).

یکی از شواهد بر شخصیت فلسفی سیدجمال ملاقات او با فیلسوف مشهور فرانسوی *ارنست رنان* و تحت تأثیر قرار دادن اوست. تأثیری که سید در او گذاشت از کمتر کسی ساخته بود. در اثر این ملاقات، رنان قدرت برهان و درستی فرهنگ اسلامی را قبول کرد و از نظر خود دربارهٔ اسلام و قرآن که برخلاف تمدن می‌دانست، منصرف شد. نظر رنان دربارهٔ سیدجمال جالب توجه است: هنگامی که سیدجمال‌الدین افغانی را دیدم، گویی یکی از بزرگان انبیاء و فلاسفهٔ شرق مانند حضرت محمد ﷺ، *ابن سینا*، *ابن رشد* در نظرم جلوه‌گر شد (مدرسی چهاردهی، ۱۳۵۶، ص ۷۴). در جای دیگری رنان می گوید: کمتر کسی یافت می شود که تأثیری به نیرومندی تأثیر افغانی بر من گذاشته باشد. گفت و گویم با او موجب شد تصمیم راسخی بگیرم که دربارهٔ رابطه میان روح علمی و اسلام در سوربن سخنرانی کنم. شیخ جمال‌الدین آزاداندیش و روشنگری تمام و کمال و از طرفداران و حامیان اسلام است... من او را هم‌تراز دانشمندان بزرگ و معروف گذشته، همچون *ابن سینا* یا *ابن رشد* یا شخصیت‌های بزرگی می‌دانم که از فرزندان بزرگ تاریخ بوده‌اند که گویی دوباره زنده شده‌اند. آنان بزرگانی بودند که بشر پنج قرن از آنها تقلید می کرد (ابوحمدان، ۱۳۹۵، ص ۱۰۳ و ۱۰۴). زمانی که سیدجمال وارد فرانسه می‌شود روزنامهٔ عرب‌زبان «البصیر» مورخ ۲۵ نوامبر ۱۸۸۳م خبر ورود او را چنین منتشر ساخت: «حضرت علامه و فیلسوف کامل سیدجمال‌الدین افغانی که شهرت او همه‌جا را فراگرفته است، منت بر سر همهٔ ما گذاشته و به پاریس تشریف آورده‌اند. شهرت او برای شناخت سطح فکری و علمی او کافی است. اما وظیفه می‌دانیم اعلام کنیم که شرق باید از افتخاراتی که او کسب کرده بر خود بیالد و آشکار و نهان به رقابت با غرب برخیزد...» (همان، ص ۹۹). واقعاً در این سدهٔ اخیر کدام فیلسوف در اسلام و ایران، عظیم‌القدرتر از سیدجمال‌الدین داشته‌ایم؛ فیلسوفی که از دیدگاه ویژهٔ فلسفی می‌توان او را یکی از بهترین اخلاف *فارابی* و *ابن سینا* و *ابوالحسن عامری* دانست (حکیمی، ۱۳۸۴، ص ۸)؛ فیلسوفی که فلسفه‌اش از وحی قرآنی و سنت اسلامی سیراب می‌شود.

با این تحلیل مختصر معلوم می‌شود سیدجمال از شخصیت‌های علمی بارز و مهم روزگار خود است که دوست و دشمن به مراتب کمالات علمی او اذعان دارند؛ ولی مع‌الاسف رتبه و مقام علمی‌اش تحت‌الشعاع فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی و سفرهای مکرر و بعضاً

به‌همین سبب تعلیم و تعلم فلسفه که دعوت به اندیشیدن و راه رسیدن به حقایق است، در جامعه باید رواج پیدا کند. به‌همین دلیل رکن اول دین اسلام این است که عقول را از زنگ خرافات و کدر اوهام و وهمیات پاک سازد (همان).

– شرافت نفوس: یعنی افراد جامعه در پی رسیدن به شرافت وجودی باشند و تلاش برای رسیدن به آن جایگاه کنند. این مطلب ناظر به انسان‌شناسی سیدجمال است که خود مبحثی ریشه‌دار در آراء فلسفی است (همان، ص ۱۰۲). مقصود وی این است که هر شخص خود را لایق تمام مراتب انسانیت بداند، بجز رتبه نبوت، و هیچ‌گونه انحطاطی را تصور نکند.

– نفی تقلیدگرایی، یعنی هر امت و قومی از تبعیت ظنون دوری کند و عقاید خویش را براساس براهین پایه‌ریزی کند و به صرف تقلید از آباء و اجداد قانع نشوند. دین اسلام تقلید و پیروی از روی کوری را قبیح می‌داند و همه‌جا عقل را مخاطب خود قرار می‌دهد (همان). توضیح اینکه در اسلام همه چیز از «عقل» شروع می‌گردد و سپس از قلب و وجدان و فؤاد سر درمی‌آورد. در بین کل قوای آدمی، تنها عقل مورد خطاب است؛ زیرا او قوه کاشف و ناقد است؛ هم تحلیلگر است و هم مقایسه‌گر. ولی قلب و وجدان توانایی نقد و استنباط و مقایسه کردن و تحلیل را ندارند. از همه مهم‌تر، عقل تنها قوه‌ای است که خود را نقد می‌کند، محدودیت‌های خویش را کشف می‌کند. هیچ قوه دیگری نمی‌تواند محدودیت‌های خود را ببیند. سرّ فضیلت و برتری عقل در دین اسلام و تأکید بر پیروی از او همین است.

– ضروری است در هر امتی جماعتی به تعلیم سایرین مشغول باشند و در تعلیم معارف حقه کوتاهی نورزند، تقصیر نکنند. معارف و فضائل باید تعلیم داده شود و سپس از امر به معروف و نهی از منکر غافل نشوند. تعلیم معارف و امر به معروف و نهی از منکر از اعظم واجبات در اسلام است و در سایر ادیان آن قدر اهتمام در این دو امر نشده است (همان، ص ۱۰۳). این دو امر از نگاه سیدجمال مترتب بر یکدیگرند؛ یعنی ابتدا زمینه تعلیم و آموزش معارف و فضائل در جامعه باید فراهم شود و سپس به اتکاء آن برنامه‌های آموزشی، امر به معروف و نهی از منکر اجرا شود.

سیدجمال این زمینه را می‌چیند؛ ولی فلسفه در کجای این زمینه قرار می‌گیرد و در این راستا چه می‌کند؟ بر این اساس بحث بعدی خود را با عنوان فوائد فلسفه مطرح می‌کند.

ناخواسته‌ای واقع شد و فرصت تبیین مفصل افکار خود و متحقق کردن آنها را نیافت. ما قصد داریم محتوای برخی از افکار او را در زمینه اهمیت و زیربنا بودن فلسفه برای رشد و توسعه را بررسی کنیم.

۲. شکوفایی و توسعه از مسیر فلسفه

از نظر سیدجمال اگر قومی بخواهد به شکوفایی و توسعه برسد لازم است مسیر فلسفه را طی کند؛ اگر ملتی دچار انحطاط و بحران شده است، عامل زیربنایی‌اش به نحوه تفلسف آن ملت برمی‌گردد. فقط فلسفه است که درک و شناخت را برای آدمی میسر می‌سازد؛ شرافت انسان را تبیین می‌کند و راه صحیح را به او نشان می‌دهد. نخستین نقصانی که در هر ملتی پدیدار می‌شود و به‌سوی نابودی‌اش می‌کشاند، از ناحیه روح فلسفی است (اسدآبادی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۱). سیدجمال ریشه امور را فلسفه می‌داند؛ به‌نحوی که آگاهی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی باید از آگاهی فلسفی آغاز شود تا ما را به یک فهم و آگاهی ریشه‌دار و اصیل برساند؛ نه یک آگاهی عرضی و زودگذر. سیدجمال را آغازگر تاریخ بیداری ایرانیان و از زمره بیدارگران اقلیم قبله (حکیمی، ۱۳۸۴) می‌دانند و در مورد فعالیت‌های اصلاح‌گرانه سیدجمال که منتج به این بیداری شده کتاب‌هایی فراوان به‌درستی نوشته‌اند؛ اما از این نکته اصیل غفلت شده که بیداری اگر بخواهد ماندگار شود، بایستی بر آگاهی ماندگار و اصیل فلسفی بناگردد. به احتمال زیاد، تأکید سید بر اهمیت و ضرورت فلسفه برای ایجاد تمدن و رشد زیربنایی جامعه را در مسافرت‌هایش به کشورهای اروپایی می‌توان مشاهده کرد، که چگونه بر آراء فلسفی فیلسوفان غربی امتداد اجتماعی داشته و چه نقشی در تحولات فرهنگی و اجتماعی و سیاسی ایفا کرده است.

۳. تکامل و تعالی امتها

سیدجمال در رساله دین و فلسفه، تحت عنوان فضائل دین اسلام (اسدآبادی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۱) دو مبنا برای تکامل و تعالی امت بیان می‌کند: یکی معارف و شناخت حقایق؛ دیگری فضائل. سخن در این است که تحقق این معارف و فضائل در صحنه اجتماع، خود متوقف بر اموری است:

– خرافه‌زدایی: از نظر سیدجمال قبول خرافه، خرافه‌های دیگر به‌دنبال می‌آورد. خرافه حجاب بین ما و حقایق است؛ خرافه مانع اندیشیدن به حقایق امور است. توجه سیدجمال به اجتماع است، و

۴. کارایی و فوائد فلسفه

سیدجمال مبحث فوائد فلسفه را با این عبارت عمیق آغاز می‌کند: «الحکمة تُنادی العلماء بأعلى صوتها و تطالبهم بحقها فی محکمة العقل» (اسدآبادی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۴)؛ یعنی حکمت به آواز بلند خود علما را ندا می‌دهد و حق خود را در محکمة عقل از ایشان طلب می‌کند. وی پرسش‌های جالبی به‌میان می‌آورد: فلسفه چیست و غایت و فایده آن چیست؟ و سبب حقیقی حصول آن در عالم انسانی کدام چیز است؟ و موجب اصلی انتشار آن در مسلمانان چه بوده است؟ روح و حیات فلسفه در چیست؟ رابطه فلسفه با علوم و اخلاق چگونه رابطه‌ای است؟

سیدجمال عقیده دارد که پیشینیان فلسفه را به عبارات شیرین و جذاب تعریف کرده‌اند؛ ولی آن تعریفات به سبب دشواری اصطلاحات و پیچیدگی ترکیب و غرابت وضع، خود الفاظ مقصود بالا صاله معلمین و مطلوب بالذات متعلمین و میدان آراء متفلسفین و افکار متمنطقین گردیده است و معنا و مفهوم اصلی متروک شده است. بر این اساس سیدجمال در تعریف فلسفه با اسلوب نو و چشم‌پوشی از تعاریف گذشتگان از طریق تبیین غایت و هدف مهم آن بیان می‌کند که فلسفه خروج از مضیق مدارک حیوانیت است به‌سوی فضای واسع مشاعر انسانیت؛ و ازاله ظلمات اوهم بهیمیه است به انوار خرد غریزی؛ و تبدیل عمی و عمش است به بصیرت و بینایی؛ و نجات است از توحش و تبریر جهل و نادانی به دخول در مدینه فاضله دانش و کاردانی؛ و بالجمله صیرورت انسان و حیات اوست به حیات مقدسه عقليه... (همان، ص ۱۰۵). نکات اصلی در این عبارت مفصل سید نیازمند تحلیلی مختصر است:

(۱) عنوان مبحث بیانگر آن است که حکمت به آواز بلند خود علما را ندا می‌کند و از ایشان حق خود را در محکمة عقل طلب می‌کند. از این عبارت معلوم می‌شود که حکمت اقتضائات و حق و حقوقی دارد، و جویای این حق خود است. اگر «حق» به امر ثابت در خارج معنا شود، پس حکمت علمی صرفاً ذهنی نیست و به‌دنبال احقاق حق خود در اعیان خارجی است و بر این اساس حکیم کسی است که حق و حقوق حکمت را ادا کرده باشد؛ یعنی به مقتضای حکمت عمل کرده باشد. ادای حق حکمت نسبتی با امور مردم و اجتماع پیدا می‌کند. از این رو حکیم در نظر سیدجمال دانشمندی نیست که تنها به بحث و تدریس حکمت بسنده کند؛ حکیم به‌دنبال ادای حق حکمت در جامعه خود، نسبت به مردم خود است و در این

مجال در رویارویی با حکومت بار سنگین ادای حق حکمت را به‌دوش می‌کشد. به این ترتیب، حکمت در ساختارهای سیاسی، رفتارهای اجتماعی، و هنجارهای اخلاقی امتداد می‌یابد و نقش زیربنایی ایفا می‌کند.

(۲) در مورد چیستی فلسفه، آن را خروج از مضیق مدارک حیوانیت می‌داند به‌سوی فضای واسع مشاعر انسانیت؛ و ازاله ظلمات اوهم بهیمیه است به انوار خرد غریزی و تبدیل عمی و تبریر بینایی است به بصیرت و بینایی؛ و نجات است از توحش و تبریر جهل و نادانی، به دخول در مدینه فاضله دانش و کاردانی؛ و بالجمله صیرورت انسان است (همان، ص ۱۰۵). سید در بازنگری خود از تعریف فلسفه، دقیقاً آن را حرکت و سیر و سفر می‌داند. فلسفه جای ماندن و توقف و ایستایی نیست؛ مسیر تغییر و تحول و سفر آدمی است از تنگناهای ادراکات حیوانی به سمت فضای وسیع آگاهی انسانی، سفری از تاریکی‌ها به نورها. این ویژگی ما را به یاد تمثیل غار افلاطون در کتاب هفتم محاوره جمهور می‌اندازد (افلاطون، ۱۳۷۹، ص ۵۱۵ به بعد) که براساس آن آدمی که سیر دیالکتیک فلسفی را در پیش می‌گیرد از اوهم و تاریکی‌ها فاصله گرفته و او را با حقایق عالم مواجه می‌سازد.

(۳) سیدجمال منشأ فلسفه و پیدایش علوم و فنون را در فرد و جامعه به سبب کمال عقلی و کمال در معیشت، خوانده و سبب اولی و باعث حقیقی پیدایش فلسفه را یافتن راه‌های معیشت انسان و نیز ادراک اسباب و علل و کشف مجهولات، به دلیل فطری بودن عقل و غریزی بودن خرد دانسته است (اسدآبادی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۷ و ۱۰۸). بنابراین بر خلاف تلقی بعضی از نویسندگان (مجتهدی، ۱۳۶۳، ص ۲۴، ۲۷ و ۲۸)، منظور او از فلسفه، فلسفه علمی و تحصیلی نبوده و برای سیدجمال علاوه بر کمال در معیشت، کمال عقلی و کمال انسانی نیز مطرح بوده است.

(۴) اشاره به غایت فلسفه: نجات از توحش و نادانی و دخول در مدینه فاضله دانش و کاردانی. در واقع، تلقی سیدجمال از فلسفه تماماً کاربردی است. خصوصاً اینکه فلسفه صیرورت و شدن است. سیدجمال برخلاف فیلسوفان مشاء که «بوده‌ایی» را در نظر می‌گرفتند که هستی عرضی دارند؛ ذات انسان را «پوشش و صیرورت» می‌داند و غایت این صیرورت را کمال انسانی در عقل و نفس و معیشت دانسته است؛ سپس سیدجمال رفاهیت در زیست را

می‌پردازد و از اینجا او وادار به کاوش می‌شود. پیامد تلاش‌ها برای پاسخ دادن به پرسش‌ها، رشد علمی و حکمی و شناسایی علل و عوامل بسیاری از مسائل است. پس در دیدگاه سیدجمال فلسفه زیربنای اصیل کل علوم است.

۵. تحلیل نهضت ترجمه

گفته شد سیدجمال مسیر رشد مدنی و تمدنی و پیشرفت علوم را از طریق فلسفه می‌داند. خلاقیت و تولید نیز با فلسفه و تفکر عقلانی پیش می‌رود، و تفکر بدون تفلسف شکل نمی‌گیرد. به‌طور کلی تولید و خلاقیت مبتنی بر یک سلسله مبانی و مبادی است که آنها را تفلسف به‌وجود می‌آورد. سیدجمال در تأیید ادعای خود به ذکر یک مصداق می‌پردازد و آن تحلیل چرایی وقوع نهضت ترجمه در میان اعراب است (اسدآبادی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۸ و ۱۰۹).

بنا به گفته سیدجمال اگر اندک توجهی به تاریخ شود، معلوم می‌شود در گذشته هیچ امتی به اندازه اعراب دورتر از مدنیت یافت نمی‌شد؛ چراکه بجز اشعار چندی، از علوم و معارف و ادراکات عقلی و فنون حکمی محروم بودند؛ تا آنکه حق متعال به‌واسطه پیغمبر برگزیده خود، گرامی‌نامه‌ای فرستاد و در آن طوری زمینه‌سازی کرد که اعراب پی به ضرورت تعامل با اقوام دیگر می‌برند و برای ایجاد مدنیت درون خود و تداوم رشد آن، تعامل با دیگر ملل را لازم می‌دانند و از همین نقطه نهضت ترجمه شکل می‌گیرد.

زمینه‌سازی قرآن کریم به این ترتیب است: دعوت به زدودن جهل و تاریکی و پیروی از اوهاام و تقلید، ستایش و ترغیب به علم و حکمت و تدبیر و بصیرت، تبیین مفاسد اخلاق رذیله و منافع ملکات فاضله، شرح سرگذشت امم سابق، پاداش دنیوی استقامت و اعتدال، بیان قوانین کلی مدنی و زیان‌های ستمگری، ترغیب انسان به تسخیر طبیعت و بهره‌برداری از آن، نوید به کاملان در عقل و نفس به حاکم شدن بر کره زمین (همان، ص ۱۰۸ و ۱۰۹). اعراب با تدبیر در این دستورات گرامی‌نامه از بدویت به مدنیت روی آورد و فهمید انتقال به مدنیت ریشه‌دار بدون کمک گرفتن از افکار دیگران میسر نیست و حتی علم آن قدر شرف و رفعت دارد که مسلمانان برای کسب آن نزد رعایای خود از نصارا و یهود و مجوس اظهار فروتنی کردند و نهضت ترجمه در ابعاد وسیع فلسفی آغاز شد. پس آن گرامی‌نامه نخستین معلم حکمت بود. در آن کتاب با مدح تفکر و

نیز اضافه می‌کند که نتیجه نگاه سید به زیست‌گریبان است که چگونه از فلسفه متأثر شده است. به عبارتی، فلسفه برای تفنن و سرگرمی نیست؛ فلسفه کارایی در زیست و رفاهیت جامعه دارد؛ به‌طوری که اگر معیشت و رفاهیت کمال نداشته باشد انسان‌ها کمال نفس و عقل نخواهند داشت.

۵) فلسفه بزرگ‌ترین عامل انتقال قبایل از حالت بدات و توحش است به حضارت و مدنیت (اسدآبادی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۵). فلسفه نخستین علت ایجاد معارف و علوم و اختراع صنایع و حرفه‌هاست. نظر سیدجمال این است که فلسفه روح تفکر و قدرت خلاقیت در همه زمینه‌ها به انسان اعطا می‌کند. این خلاقیت خود را در پیدایش علوم و هنر و تولید صنعت نشان می‌دهد. وقتی علوم مختلف شکل می‌گیرد، مسائل گوناگون پیش می‌آید و سپس مسائل طبقه‌بندی می‌شوند و علوم مختلف با موضوع جدید شکل می‌گیرند؛ مانند علم کشاورزی، علم هندسه و غیره. سیدجمال وقتی نحوه شکل‌گیری موضوع علوم را شرح می‌دهد، مانند گذشتگان وارد مسائل انتزاعی و خشک نمی‌شود که موضوع علم را آن چیزی می‌دانستند که از عوارض ذاتیه‌اش در آن علم بحث و بررسی می‌شود و سپس در تحلیل و شرح عوارض ذاتیه به مباحث انتزاعی صرف و قیل و قال‌های ملاک تمایز علوم می‌پرداختند که هیچ ثمره عملی در برداشت. از نظر سیدجمال هر کسی یک مشکل یا کنج‌کاوی نسبت به چیزی عینی داشته است، برای حل مشکل خود تلاش‌هایی علمی و عملی می‌کند، مسئله‌ای شکل می‌گیرد، به تدریج مسائل متعدد همدیگر را برحسب تناسب و تلائم (همان، ص ۱۰۶) پیدا می‌کنند و سپس علوم فراوان شکل می‌گیرند و قواعد و مسائل درباره یک موضوع کنار یکدیگر قرار می‌گیرند.

۶) یکی از فواید مهم فلسفه آن است که انسان پس از اینکه در معیشت خود خاطری آسوده یافت، متوجه نفس خود شده و می‌فهمد که کمال معیشت با فساد اخلاق و سوء ملکات باطنی عین نقصان است؛ و لذا به قوه فلسفه، اخلاق فاضله را از ملکات رذیله بازمی‌شناسد و از اینجا فن تهذیب‌الاخلاق اختراع می‌گردد (همان، ص ۱۰۷). باری، راه رسیدن به مدنیت، مسیر تفکر فلسفی است؛ چراکه فلسفه در هر نقطه‌ای احیا شد تفکر و اندیشیدن هم همان‌جا احیا می‌شود؛ از کنار پدیده‌ها سرسری نمی‌گذرد و وقتی آدمی قوه اندیشیدن را به کار گرفت در رویارویی با هر چیزی به طرح پرسش

غلبه کرد (اسدآبادی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۱). نقد سیدجمال از صدرالمآلهین شدیدتر است؛ زیرا ناظر به این است که اعتقاد صدرالمآلهین به یونانیان به قدری قوی بود که کفر و الحاد را در حق آنها محال شمرده است و اقوال صریح ایشان در انکار صانع را تأویل کرده، عذرهای سست از طرف آنان آورده است. سهروردی نیز با وسعت دادن به دایره تقلید، اقوال زردشت را وارد فلسفه می کند (همان).

سیدجمال وجه اول نقد را این گونه ریشه یابی می کند که حکمای مسلمان گمان کردند فلاسفه اقدمین، هر کدام بدون یاری افکار دیگران در فلسفه، فنون چندی را اختراع کرده اند؛ و غافل شدند که فلسفه مانند سایر فنون به «تلاحق افکار و تتابع آراء» بدان پایه رسیده است؛ یعنی فلسفه به یک باره در یک نقطه ظهور نکرده، آن گونه که راسل اظهار می دارد: «در سرتاسر تاریخ، هیچ چیزی شگفت انگیزتر یا توجیهش دشوارتر از ظهور ناگهانی تمدن در یونان نیست» (راسل، ۱۳۷۳، ص ۱۷). به نظر سیدجمال، فلسفه در طول تاریخ و بین ملت ها به تدریج با پیوستن و ملحق شدن افکار و به دنبال هم آمدن آراء فلسفی شکل گرفته است؛ به طوری که در هر انتقال از قومی به قوم دیگر متحول می شده و پیرایه نوین به خود می گرفته است و فلسفه یونان و روم به غیر از چند اقوال محدود، چیز دیگری نبود؛ ولی چون اسامی اساتید خود را تصریح نکردند، حکمای اسلام گمان کردند این فنون را از کتم عدم بلاسابقه به عالم وجود آورده اند (اسدآبادی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۱ و ۱۱۲).

۲) به نظر سیدجمال اصلاً فلسفه یونانی به معنای واقعی کلمه فلسفه نبود؛ بلکه مطالبی آغشته به دیدگاه های کلامی بود و از این رو اعتقاداتشان را با رنگ و لعاب زیبایی به لباس فلسفه پوشاندند و فیلسوفان مسلمان متوجه این نکته نشدند و از روی اعتماد به گوینده آن اقوال، آنها را پذیرفته و در کتب خود وارد کردند؛ در حالی که حتی یک برهان برای اثبات آنها اقامه نکردند (همان، ص ۱۱۲). مباحث کلامی در آن روزگار تمرکز در مذهب صابئی داشت که به افلاک و ستارگان و الاهی های متعدد ایمان و اعتقاد داشتند (مصاحب، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۵۴۴). در حقیقت مذهب صابئی نگاه قدسی به افلاک داشته و قول به ارواح و نفوس مقدس فلکی در قالب عقول مجرد وارد فلسفه شده است. سپس عقاید کلامی آنان را ارسطو بدون اقامه برهان بر اثباتشان وارد فلسفه کرد. طبق مذهب صابئی، افلاک از ازل تا ابد در حرکت اند، که این ادعا نه قضیه فلسفی است و نه

برهان، و مذمت پیروی از گمان و تبیین مفاسد ردایل و منافع فضایل اخلاقی، اصول انسان شدن را بیان کرده و در نتیجه مدنیت انسانی پی ریزی می شود؛ از این روی نسخه جامعه فلسفه است.

سیدجمال اشاره می کند که آن گرامی نامه یعنی قرآن کریم که اولین معلم حکمت برای مسلمانان است، در عین حال نسخه جامعه فلسفه این عالم کبیر است؛ چراکه هر شخصی هر چیزی از عالم صغیر انسانی را در آن می یابد؛ این کتاب کبیر پایان ندارد و حروف و کلمات آن به شماره درنیاید و در هر کلمه و هر حرف آن اسراری نهفته است که اگر کل حکما دارای عمر نوح باشند و هر کدام روزانه هزار سر آن را کشف کنند، باز از وصول به کنه آن عاجزند (همان، ص ۱۱۰). از آنجا که قرآن کریم حد و پایانی ندارد و نیز نسخه جامعه فلسفه است، سیدجمال نتیجه می گیرد پس «فلسفه» را حد و پایانی نیست که هر درجه آن فی حد ذاته کمال است و در مقایسه با درجه عالی تر ناقص است.

به این ترتیب نهضت ترجمه آثار یونانی و سریانی به زبان عربی در میان مسلمانان شکل گرفت و مسلمین به علوم و فنون زیادی آگاه شدند. این مواجهه مسلمانان با علوم و فنون و آگاهی از فلسفه در عین حالی که رشد و پیشرفت علمی و مدنی و تمدنی را به ارمغان آورد، شامل جنبه هایی بود که عامل افول هم بودند. از این رو سیدجمال به دقت به آسیب شناسی فلسفه اسلامی می پردازد. یعنی با اینکه تفلسف در بین مسلمین موجب تحول فکری و اهتمام به علوم و فنون گردید؛ ولی خود فلسفه ورزی دارای آسیب هایی است که باید به نقد آنها پرداخت و بر این اساس سید به نقد فلسفه اسلامی از چند وجه می پردازد.

۶. نقد فلسفه اسلامی

سیدجمال پس از تبیین عوامل ظهور نهضت ترجمه و آگاهی مسلمانان از علوم و فلسفه، برای آسیب شناسی و اصلاح نقایص آن و حصول کمال انسانی وارد نقد فلسفه اسلامی می شود و از چندین وجه نقدهای خود را مطرح می کند.

۱) فلاسفه تا حدی گرفتار تقلید فلسفه یونان و روم شدند؛ زیرا با اعتماد همگی را صاحب عقل مطلق و ارباب ملکات مقدسه دانستند؛ و لهذا اقوال آنها را مانند وحی آسمانی قبول کرده، از ایشان تقلید کردند در حجج و ادله، چنانچه عوام تقلید می کنند پیشوایان خود را در مطالب و مقاصد. حتی ابن سینا وقتی خواست در مسئله نفوس فلکی از مرشد خود ارسطو انتقاد کند، این امر را بزرگ شمرد و وحشت و دهشت بر او

را نمی‌شناسند و خداوندان معارف را تعظیم نمی‌کنند و خیال می‌کنند علم صنعتی است فضول و زائد، و پیشه‌ای است بی‌فایده و بی‌ثمر و حرفهٔ بیکاران است (همان، ص ۱۲۵).

سیدجمال به ویژگی‌های علم اشاره می‌کند که با توجه دقیق به این ویژگی‌ها، «علم» مدنظر او معلوم و روشن می‌گردد.

- ۱) گمراهان راه سعادت را راهنما باشد؛
- ۲) دل‌های مرده را حیات تازه عطا کند؛
- ۳) سخنانش بیماران مسکنت را شفا بخشد؛
- ۴) عباراتش اجزاء امت را جمع کند؛
- ۵) علمش چنان درخشان باشد که چون طلوع کند، از مشرق عقلی آن عالم نور بر ساحت نفوس امت بتابد؛
- ۶) در اثر این نورانیت، هریک مصالح و مفاسد خود را بداند؛
- ۷) سعادت دارین را از روی بصیرت استحصال کند؛
- ۸) نه آن عالمی که در ظلمتکدهٔ اوهام نشسته، علی‌الادوام به همهمه و دمدمه مشغول است و اصلاح را افساد گمان می‌کند و ادعای راهبری دارد (همان، ص ۱۲۶).

درواقع، این ویژگی‌های هشت‌گانه، ویژگی‌های فلسفه و حکمت است، از نظر سیدجمال حکمت حیات معقول انسان‌ها و حیات معقول اجتماعی و خانوادگی است. حکمت زندگی است، نه انبوهی از گزاره‌ها. حکمت گزاره‌ساز نیست؛ زندگی‌ساز است. سیدجمال که در راستای حکمت متعالیه و مشرب فکری صدرالمتألهین مشی می‌کند غرض از مباحث هستی‌شناسی را رسیدن به انسان‌شناسی و از آنجا به اخلاق می‌داند؛ و اخلاق عبارت از جمیع شئون زندگی به‌همراه ویژگی‌های هشت‌گانهٔ پیش‌گفته؛ و فلسفه موجب درستی و تعدیل اخلاق و سبب مدنیت عالم است (همان، ص ۱۲۷).

سیدجمال در موضعی دیگر به مقایسهٔ موضوع فلسفه و علم می‌پردازد؛ ولی ابتدا مقدمه‌ای در تبیین شأن و محسنات علم می‌نگارد که مطلق علم مساوی است با سلطه، نفوذ، سلطنت؛ یعنی علم سلطه و برتری می‌آورد. انسانی که علم دارد بر انسان بی‌علم برتر است. در جنبهٔ اجتماعی و تمدنی نیز همین رویه معمول است. تمدنی که از علم بیشتر بهره دارد، برتر از تمدن کم‌بهره از دانش است و این برتری همان سلطه است. از نظر سیدجمال این سلطهٔ علم به لحاظ تاریخی سیال است؛ این پادشاه هروقتی پایتخت خود را تغییر داده است؛ و کل ثروت و غنا نتیجهٔ علم است؛ هیچ غنایی در

استدلالی دارد. فقط/ارسطو در مورد منشأ این حرکت توضیح می‌دهد که نیروی این حرکت لایزال است و جسم و عالم جسمانیات نمی‌تواند محرک این نیروی لایزال باشد؛ بنابراین باید موجوداتی مجرد به نام عقول وجود داشته باشند که محرک و منشأ حرکت‌اند.

نکتهٔ شایان ذکر این است که برخلاف تصور غالب، ارسطو دغدغهٔ متافیزیکی نداشته، دغدغه‌های وی فیزیکی و بررسی عالم طبیعت از منظر عقلانی بوده است. ابن‌سینا به ظرافت به این نکته اشاره دارد که فلسفهٔ آنانی که به اثبات محرک اول می‌پردازند از عالم طبیعت شروع می‌شود و متکی بر آن است؛ یعنی فلسفه‌شان وجودی و متافیزیکی نیست؛ ولی الهیون از مسلک وجود استفاده کردند (ابن‌سینا، ۱۳۹۱، ص ۱۵۶). در مورد فلسفهٔ افلاطون، نظریهٔ مُثُل که سیدجمال هم بدان اشارت دارد، اولاً نظریه‌پردازی پیرامون الاهی‌های یونانی است و در حقیقت نظریه‌ای فلسفی نیست؛ ثانیاً با توجه به روح کلی محاورهٔ جمهور، به نظر می‌رسد فلسفهٔ افلاطون نوعی ایدئولوژی است؛ یعنی نظریه‌پردازی براساس سلسله‌ای از بایدها و نبایدها تا محصول آن مدینهٔ فاضله باشد. پس نتیجهٔ تحلیل سیدجمال این است که فلسفهٔ یونانیان، فلسفه به معنای واقعی کلمه نبود.

- ۳) نقدهای محتوایی به اختصار عبارت‌اند از:
 - بی‌نتیجه‌بودن مسائل مندرج در کتب یونانیان؛
 - کارهای آنان در نجوم و افلاک طوری مطرح شده که گویی کل مباحث تام و تمام است؛
 - در مسائل طبیعیات عمدتاً بر ماده و صورت متوقف شده‌اند و حکم‌های تحکمی که به‌تبع آن صادر کردند، و تبیین مبهم ارتباط نفس با بدن؛ در مسائل الهیات، به‌خوبی سنخیت بین علت و معلول تبیین نگشت و در بیان مناسبت بین واجب تعالی و ممکنات سکوت ورزیدند (اسدآبادی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۳-۱۱۵).

۷. جایگاه و شأن علم

از نظر سیدجمال علت اصلی عقب‌ماندگی و بدبختی و انحطاط مسلمانان بی‌بهره‌گی از حکمت و علوم است (اسدآبادی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۱-۱۲۴)؛ او پس از شرحی مفصل در شأن و مزیت علم اظهار می‌دارد که اکنون با هزار تأسف و اندوه می‌توان گفت که سبب فقر و فاقه و مسکنت و ذل اهالی مشرق زمین از آن است که آنها به‌هیچ‌وجه مقدار علم و عالم را نمی‌دانند و شرف و منزلت دانشمندان

عالم نیست مگر به علم. پس جمیع عالم انسانی، عالم صنایع و عالم علم است. پس هر حکومتی برای منفعت خود لازم است در تأسیس علوم و نشر آن بکوشد (همان، ص ۱۲۹).

پس از بیان این مقدمه، سیدجمال تفاوت علم و فلسفه را در موضوع آنها دانسته است که هر علمی موضوعی خاص دارد که غیر از لوازم و عوارض آن موضوع خاص، از چیزی دیگر بحث نمی‌کند. هیچ‌یک از علوم در خارج از موضوع خود بحث نمی‌کند؛ و هر کدام از علوم خاص، به‌منزله عضو است برای شخص علم، که به‌نحو منفرد و منفصل نمی‌تواند وجود خود را حفظ کند؛ زیرا هر علم در وجود خود مربوط به علم دیگر است؛ مانند ارتباط حساب به هندسه. لذا اگر آن علم منفرد و جدا از بقیه علوم لحاظ شود، نه ارتقاء می‌یابد و نه پایدار خواهد ماند. در نتیجه، علمی لازم است که به‌منزله روح جامع کلی از برای جمیع علوم بوده باشد، تا وجود آنها را صیانت کند و سبب ترقی آنها گردد و آن علم که به‌منزله روح جامع و مایه قوت حافظه و علت مبقیه است، علم فلسفه یعنی حکمت است (همان، ص ۱۳۰)؛ زیرا موضوع آن عام است. علم فلسفه است که لوازم انسانی را بر انسان نشان می‌دهد و نیازمندی به علوم را آشکار می‌سازد و هر یک از علوم را به موارد لایق خود به‌کار می‌برد و اگر فلسفه در امتی نبوده باشد و همه احاد آن امت عالم بوده باشند، به آن علمی که موضوعات آن خاص است، ممکن نیست که آن علوم در آن امت مدت یک قرن بماند و ممکن نیست که آن امت، بدون روح فلسفه، استنتاج نتایج از آن علوم کند (همان، ص ۱۳۱). جان کلام سیدجمال این است که در جامعه‌ای که علوم هست اما در آن جامعه روح فلسفی وجود نداشته باشد، علوم نیز در آن جامعه ماندگار و پایدار نخواهد بود؛ چراکه روح فلسفی همان اصل تفکر و حقیقت اندیشه‌ورزی است که در تفلسف صورت می‌بندد. ذات تفکر خلاق است و برون‌داد دارد. علوم منفرداً و جدای از سایر علوم رشد ندارند؛ همگی به یکدیگر احتیاج دارند.

در این عبارات موضع انتقادی سیدجمال از پوزیتیویسم (فلسفه تحصیلی) آگوست کنت دیده می‌شود. سیدجمال و کنت معاصراند. نگرش تحصیلی، شرط لازمش پیدایش و پیشرفت علوم طبیعی و نتیجه تکامل تاریخی ذهن انسان است. این سیر به‌نظر کنت به طبیعت انسان وابسته است که ذهن انسان در جریان تکامل تاریخی‌اش در طی قرن‌ها از سه دوره یا مرحله ربانی، مابعدالطبیعی، و

تحصیلی گذشته است. این سه مرحله تکامل فکری بشریت به زندگی فرد شباهت دارد که کودکی و جوانی را تا مردی از سر می‌گذرانند: در کودکی‌اش ربانی، در جوانی‌اش مابعدالطبیعی، و در پختگی‌اش طبیعی بوده است. اگر بقای بشر ادامه داشته باشد، مراحل رشد ذهنی با الگوی معینی یکی‌جانشین دیگری می‌شود؛ چراکه بشر همان خواهد بود که هست (کاپلستون، ۱۳۸۴، ج ۹، ص ۹۳-۹۴).

سیدجمال با وقوف به فلسفه معاصر خود، با این آراء مخالفت می‌کند که اصلاً این فلسفه است که لوازم انسانی را به انسان نشان می‌دهد و حاجات به علوم را آشکار می‌سازد و اگر فلسفه در ملتی نباشد و همه ملت مجهز به علمی باشند که موضوعاتشان خاص است، ممکن نیست آن علوم در آن ملت مدت یک قرن باقی بماند و آن ملت بدون روح فلسفی نمی‌تواند از آن علوم نتیجه‌گیری کند. سیدجمال برای ادعای خود شاهد می‌آورد از دولت عثمانی و خدیویت مصر که مدت شصت سال برای علوم جدید مدرسی گشودند و به انتشار جراید گوناگون همت گماردند، ولی تا امروز فایده‌ای نبرده‌اند؛ زیرا علوم فلسفه در آن مدارس تعلیم نمی‌شود و به‌سبب نبودن روح فلسفه، از این علمی که همچون اعضاء هستند، ثمره‌ای ایشان را حاصل نیامده است. اگر روح فلسفی در امتی یافت بشود، یا آنکه در آن امت علمی از آن علوم نبوده باشد، بلاشک آن روح فلسفی آنها را بر استحصال جمیع علوم دعوت می‌کند (اسدآبادی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۱). درواقع از نظر سیدجمال، فلسفه همچون علت محدثه و علت مبقیه برای علوم عمل می‌کند؛ یعنی اگر فلسفه در امتی رواج داشت هم موجب پیدایش علوم دارای موضوع خاص می‌شود و هم موجب بقا و پایداری آن.

اگر روح فلسفی در میان مسلمانان صدر اول نبود و آن همه علوم خاص ترجمه می‌شد، اسباب ساختن تمدن فراهم نمی‌شد. مسلمانان صدر اول را هیچ علمی نبود؛ ولی به‌واسطه دین اسلام روح فلسفی بین آنان پیدا شده بود و به‌واسطه آن روح فلسفی، از امور کلیه عالم و لوازم انسانی بحث کردند و علوم را ترجمه کردند و در اندک زمانی نتایج آن را بهره‌برداری کردند. «فلسفه است که انسان را بر انسان می‌فهماند، و شرف انسان را بیان می‌کند و طرق لائقه را به او نشان می‌دهد. هر امتی که روی به تنزل نهاده، اول نقصی که در آنها حاصل شده در روح فلسفی حاصل شده است؛ پس از آن نقص در سایر علوم و آداب و معاشرت آنها سرایت کرده است» (همان، ص ۱۳۱).

منابع

- آقابزرگ طهرانی، محمدمحسن، ۱۴۰۴ق، *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، مشهد، مرتضی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۹۱، *التعلیقات*، مقدمه، تحقیق و تصحیح سیدحسین موسویان، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- ابوحمدان، سمیر، ۱۳۹۵، *سیدجمال‌الدین و اندیشه اتحاد اسلامی*، ترجمه ولی رسولی دولت‌آباد، تهران، نگارستان اندیشه.
- اسدآبادی، سیدجمال‌الدین، ۱۳۷۵، *رسائل فی الفلسفه والمعرفان*، اعداد و تحقیق، سیدهادی خسروشاهی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ، ۱۳۷۹، *مجموعه رسائل و مقالات*، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، تهران و قم، کلبه شروق و مرکز بررسی‌های اسلامی.
- افلاطون، ۱۳۷۹، *جمهور*، ترجمه فؤاد روحانی، تهران، علمی و فرهنگی.
- امین، سیدمحسن، ۱۴۰۳ق، *اعیان الشیعه*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- حکیمی، محمدرضا، ۱۳۸۴، *بیدارگران اقلیم قبله*، قم، دلیل ما.
- خسروشاهی، سیدهادی، ۱۳۸۳، «معرفی اجمالی آثار سیدجمال‌الدین حسینی»، در: *مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی سیدجمال‌الدین اسدآبادی*، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
- راسل، برتراند، ۱۳۷۳، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه نجف دریابندری، تهران، کتاب پرواز.
- صالحی شهیدی، عبدالحسین، ۱۳۷۳، «نقش مدرسه فلسفی قزوین در جنبش فکری سیدجمال‌الدین اسدآبادی»، *حوزه*، ش ۶۱ ص ۲۰۱-۲۲۳.
- طباطبایی، جواد، ۱۳۸۹، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- عنایت، حمید، ۱۳۷۶، *سیری در اندیشه سیاسی عرب*، تهران، امیرکبیر.
- کاپلستون، فردریک، ۱۳۸۴، *تاریخ فلسفه*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ و سیدمحمد یوسف‌ثانی، تهران، علمی و فرهنگی و سروش.
- کیخا، نجمه، ۱۳۹۹، «حکمت و سیاست در اندیشه سیدجمال‌الدین اسدآبادی»، *پژوهش‌های راهبردی سیاست*، دوره نهم، ش ۳۵ ص ۱۹۹-۲۲۲.
- مجتهدی، کریم، ۱۳۶۳، *سیدجمال‌الدین اسدآبادی و تفکر جدید*، تهران، تاریخ ایران.
- محیط طباطبایی، سیدمحمد، ۱۳۷۰، *سیدجمال‌الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- مدرسی چهاردهی، مرتضی، ۱۳۵۶، *سیدجمال‌الدین و اندیشه‌های او*، تهران، کتاب‌های پرستو.
- مصاحب، غلامحسین، ۱۳۸۱، *دائرةالمعارف فارسی*، تهران، امیرکبیر.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۷، *بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر*، تهران، صدرا.
- موسوی سیدمهدی، ۱۳۸۹، «تأثیر حکمت متعالیه بر شخصیت و اندیشه سیدجمال‌الدین اسدآبادی»، در: *مجموعه مقالات سیاست حکمت متعالیه از منظر حکمت متعالیه*، به اهتمام شریف لک‌زایی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

بر همین مبنای سیدجمال می‌توان پیش‌بینی کرد که تمدن اروپایی و آمریکایی دوام چندانی نداشته باشند؛ زیرا چندین دهه است که فلسفه را که موضوعش عام است از دست داده‌اند و به فلسفه‌هایی پرداخته‌اند که در علوم خاص هستند. مثلاً فلسفه تحلیلی و فلسفه زبانی موضوعاتشان خاص است؛ همین‌طور آگزیستانسیالیسم و پراگماتیسم نیز دارای موضوعات خاص‌اند. در غرب، فلسفه با موضوع عام را کنار گذاشتند و روزه‌روز جزئی‌تر شدند و طبق گفته سیدجمال نقصان در روح فلسفی به نقصان و کاستی و تنزل در سایر علوم و فنون سرایت می‌کند و موجب سقوط و اضمحلال می‌گردد.

نتیجه‌گیری

سیدجمال‌الدین اسدآبادی از مصلحان بزرگ و شخصیت‌های روشنفکر و روشنگر اسلام در قرن نوزدهم است. بزرگ‌ترین هدف زندگی پرفراز و نشیب او برانگیختن یک جنبش اسلامی و ایجاد اتحاد بین مسلمانان و احیای عظمت اسلام و نجات آن از یوغ استبداد داخلی و استعمار خارجی است. سیدجمال با سفر به کشورهای اسلامی و اروپایی با اوضاع مسلمانان و نیز اندیشه‌های نوین در غرب و تفاوت فاحش میان آشنا شد. وی در تلاش برای درک علل و عوامل این تفاوت‌ها و یافتن راه‌حل برون‌رفت از این معضلات بود. به‌نظر می‌رسد راه‌حل اساسی سیدجمال برای عبور از این انحطاط و بحران عبارت از توجه به حکمت و فلسفه و شأن منحصر به فرد آن در گشودن گره‌ها و برون‌رفت از مشکلات است. با دقت در آثار به‌جای‌مانده از سیدجمال، به‌خوبی شخصیت علمی فلسفی او شناخته می‌شود و معلوم می‌گردد چگونه هویت فلسفی‌اش پشتوانه فعالیت‌های سیاسی اجتماعی اوست. آثار او صریح است در اینکه مسیر رشد و ترقی و جبران عقب‌افتادگی شرق از طریق حکمت و فلسفه، ترویج عقلانیت و تفکر نقاد و اندیشه خلاق است. از نگاه سیدجمال برای رسیدن به مدنیت و رشد تمدنی هیچ‌گریزی و گزیری از تفکر فلسفی نیست. سخن نهایی سیدجمال این است که هیچ ملت و قومی بدون روح حکمت و فلسفه نمی‌تواند به مدنیت و به علوم ماندگار و پایدار برسد. وی با برشمردن فواید فلسفه نتیجه می‌گیرد که فلسفه زیربنای اصیل کل علوم و معارف است. و در تأیید این ادعا به تحلیل وقوع یک مصداق آن در تاریخ می‌پردازد و آن وقوع نهضت ترجمه در میان اعراب است.